

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۳
صفحات: ۹۳-۱۰۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۸/۲۱

نظم گفتارهای توسعه سنجی در پارادایم پسا توسعه گرایی

دکتر صلاح‌الدین هرسنی* / اکرم بای** / شادی مکی***

چکیده

گفتمان توسعه بعد از عبور از نظم پوزیتیویستی دچار تحول مفهومی شده است. چنین تحولی از رویکردهای پوزیتیویستی به سمت رویکردهای پسا ساختاری با رویکرد پسا توسعه گرایی که وجهی از آن است، همپوشانی دارد. از عمده دلایل چنین تحولی که موجب ساختار شکنی در نظم پوزیتیویستی توسعه شده است، می‌توان به تفسیرها و روندهای جدید توسعه در کنار جریان جهانی شدن اشاره کرد. رویکرد پسا توسعه گرایی مبتنی بر جلوه‌هایی از مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، تحلیل گفتمانی توسعه، توسعه انسانی و توسعه پایدار است. بنابراین رویکردهای اخیر را می‌توان ابعاد پساتوسعه گرایی توسعه در هزاره سوم دانست. نوشتار حاضر در صدد واکاوی و ارزیابی توسعه با ماهیت علی و تبیینی در پارادایم پسا توسعه گرایی است.

کلیدواژه‌ها

توسعه، نظم پوزیتیویستی توسعه، پسا ساختار گرایی، پسا توسعه گرایی، مدرنیسم انتقادی، توسعه پایدار.

* دانش‌آموخته دوره دکتری علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
p.harsani.n@gmail.com

** دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

*** کارشناسی‌ارشد ارتباطات، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

توسعه حاصل از نظم پوزیتیویستی که تحت تأثیر فلسفه ساختارگرایی^۱ قرار داشت، قرائت‌ها و برداشت‌های مختلفی را به خود دیده است. آغاز دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را باید شروع نظم پوزیتیویستی توسعه دانست. در دهه‌های مزبور توسعه با دیدگاه‌های بدبینانه دانشمندان در قرائت سیاسی خود بر اساس دگرگونی‌های و تغییرات اجتماعی تجزیه و تحلیل می‌گردید. اما دوران بعد از جنگ جهانی دوم فرصتی را به وجود آورد که توسعه بخواند در قالب مکتب نوسازی و با دیدگاهی خوشبینانه مورد تجزیه و تحلیل اندیشمندان مقوله توسعه قرار گیرد (قوام، ۱۳۸۸: ۱۱). به گونه‌ای در دهه ۱۹۵۰ توسعه در وجه اقتصادی آن بر اساس نیازهای داخلی و خارجی مورد توجه قرار گرفت. در این دهه مراد از توسعه، توسعه اقتصادی بود که به مقوله‌هایی چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه و رشد اقتصادی توجه داشت. قرائت اقتصادی از توسعه تا اوایل دهه ۶۰ تداوم یافت، اما از اواخر دهه ۱۹۶۰ با مساعی محققین علوم سیاسی شاخص‌های اقتصادی توسعه به پارامترهای اجتماعی و سیاسی، تغییر جهت داد (Rostow, 1960). این تغییر هم زمینه را برای ظهور مکتب وابستگی فراهم کرد و هم شرایط امر توسعه را به گونه‌ای فراهم کرد که توسعه سیاسی بخواند با مقوله فرهنگ سیاسی، افق‌های جدیدی در امر توسعه باز گشاید. در واقع با امتزاج توسعه با مقوله فرهنگ سیاسی در اواسط دهه ۱۹۶۰، تحقق امر توسعه سیاسی امکان‌پذیر گردید (Almond & Verba, 1963: 11-19).

در اواسط دهه ۱۹۶۰، مقوله توسعه از بعد بیرونی آن مورد توجه قرار گرفت. این امر منجر به ظهور مکتب وابستگی در پارادایم توسعه گردید. این مکتب که نقدی بر نظریه نوسازی به حساب می‌آمد، فضای اندکی را برای تجزیه و تحلیل فرآیند توسعه و توسعه‌نیافتگی ایجاد می‌کرد. مقوله‌هایی چون توسعه‌نیافتگی، استقلال و وابستگی از محوری‌ترین مفاهیم مکتب وابستگی در پارادایم توسعه قلمداد می‌شدند (Frank, 1972:12). اما با شروع دهه ۱۹۷۰ و با ظهور جوامع تازه صنعتی شده آسیای خاوری و بحران دولت‌های سوسیالیستی، نظریه نظام جهانی ملهم از رویکرد وابستگی، نظام جهانی را بعنوان یک رویکرد در پارادایم توسعه مطرح کرد. رویکرد نظام جهانی در پارادایم پوزیتیویستی توسعه، نظام مدرن جهانی را دارای ویژگی‌های زمانی شامل چرخه‌ها، روندها، تناقضات و بحران‌ها و مکانی شامل تقسیمات

1- Structuralism

جغرافیایی و ژئوپولیتیکی، دانست و نظام جهانی را بر اساس سه طبقه مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون، مورد مطالعه قرار داد. به اندک زمانی با انتقاداتی که بر پاره‌ای از مفروضات مکتب نظام جهانی وارد شد، تعدیلاتی در نظام جهانی حاصل شد (قوام، ۱۳۸۸: ۳۶). اما با نقدهایی که بر مکتب نظام جهانی وارد شد، نظم پوزیتیویستی توسعه به پایان رسید. بدین ترتیب پایان دهه ۱۹۷۰ پایان نظم پوزیتیویستی توسعه بود. در واقع تعدیلات حاصله از انتقادات، زمینه‌ای را فراهم کرد که توسعه بخواند در جهت ایجاد یک نوع سنتز حرکت کند. چنین سنتزی با استحاله شدن در فلسفه پسا ساختار گرایی، جهت و مسیر توسعه را با قرائت‌های حاصل از فلسفه پسا ساختاری هماهنگ کرد.

فلسفه پسا ساختار گرایی در پاسخ به عیب‌ها و چالش‌های موجود بر نظریه‌های ساختار گرایی ظهور یافت. از جمله عیب‌های موجود بر نظریه‌های ساختار گرایی، قرائت‌های کلی گویانه در مورد کلیت‌های اجتماعی بود. در واقع این قرائت‌های کلی گویانه پارادایم ساختار گرایی، فرانسه دهه ۱۹۷۰ بریتانیا و آمریکای دهه ۱۹۸۰ را برای ظهور قرائت‌های پسا ساختار گرایی فراهم کرد تا اینکه این پارادایم بتواند در آینده و مشخصاً در دهه ۱۹۹۰ به یک دیدگاه قالب در آید. بسترهای فکری پارادایم پسا ساختار گرایی ریشه در اندیشه‌های مارکسیستی و نومارکسیستی داشت، اما نظر به اینکه روندهای توسعه در دهه ۱۹۸۰ از معرفت‌شناسی قرن نوزدهم به سوی معرفت‌شناسی قرن بیستمی در حرکت بود، پارادایم پسا ساختار گرایی جهت توسعه گرایی به خود گرفت. مزید بر آن شکل‌گیری جریان‌های توسعه گرایی در قالب گفتمان‌های نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ایده‌های توسعه گرایی را در پارادایم پسا ساختار گرایی در اولویت قرار داد. به این ترتیب مباحث توسعه گرایی دهه ۱۹۸۰ در پارادایم پسا ساختار گرایی نمود یافت. با قوام یافتن پارادایم پسا ساختاری، مضامین ساختاری در کاربرد جدید آن دنبال شد. به گونه‌ای که تغییرات ساختاری از شیوه تولید به کد تولید و نشانه تغییر یافت (قوام، ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۳۲).

۱- دلایل و زمینه‌های تحول در گفتمان پوزیتیویستی توسعه

تحول و تغییر در گفتمان پوزیتیویستی توسعه، ریشه در زمینه‌ها و دلایلی داشت. از آن جمله می‌توان به دلایلی چون: تغییر بر روندهای نظریه توسعه و مؤلفه جهانی شدن اشاره کرد. نظریه توسعه تحت تأثیر مؤلفه روندها، از جبر و مادی گرایی ساختار گرایی به سمت دیدگاه‌های

تفسیری و رویکردهای کلی گرایانه پسا ساختار گرایانه و مالا سازه‌نگاری، تغییر جهت داد. مزید بر آن مؤلفه روندها، زمینه را به گونه‌ای فراهم کرد تا نظریات توسعه با مدنظر قرار دادن رویکردهای کنش محور، در جهت مخالف روایت‌ها و نظریه‌های کلان حرکت کند. در مجموع آنچه از تغییرات ناشی از مؤلفه روندها حاصل شد، توسعه را از وجه ساختارگرایی آن خارج کرد (همان، ۲۱۷). در باب نقش جهانی‌شدن، به‌عنوان وجهی از دلایل تحول در گفتمان پوزیتیویستی توسعه، این نکته درخور توجه است که مؤلفه مزبور توانست با زیر سؤال بردن الگوهای رفتاری گذشته، در بخش‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی ساختار شکنی کند. بنابراین نوع نگرش به توسعه در عصر جهانی‌شدن متفاوت با نگرش‌های به توسعه در ادوار قبل بوده است. مزید بر آن این نکته نیز درخور توجه است که پارادایم جهانی‌شدن سبب‌ساز ورود ده‌ها بازیگر غیر حکومتی و سهیم شدن آن‌ها در اقتدار و تصمیم‌گیری‌های حکومتی شد. در واقع جهانی‌شدن زمینه‌ای را فراهم کرد تا بدیل دیگری برای توسعه یافت شود. با چنین پویای ناشی از جهانی‌شدن و نیز پیدایی بدیل توسعه، طبیعی به نظر می‌رسید که جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی توسعه در قالب توسعه پایدار مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد (قوام، ۱۳۸۸: ۱۷۹). قالبی که یکی از کانون‌های اصلی و مورد توجه فلسفه پساتوسعه‌گرایی برای قرائت و تقریر پارادایم مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، توسعه پایدار می‌باشد.

۲- ارزیابی و تبیین نشانگان پارادایم پسا توسعه‌گرایی

پارادایم پساتوسعه‌گرایی با نقد غربی مدرنیته، نظریه انتقادی، پسا ساختارگرایی و جنبش بوم‌شناختی، روش‌شناسی فوکویی و تحلیل گفتمانی توسعه، مقارنت و همپوشانی دارد (قوام، ۱۳۸۹: ۲۴۷). پارادایم پسا توسعه‌گرایی مبتنی بر جلوه‌ها و نشانگانی از مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل^۱، توسعه دیگر، تحلیل گفتمانی توسعه، توسعه انسانی و توسعه پایدار است. این نشانگان را باید حرکتی مخالف کلان نظریه‌ها و روایت‌ها حاصل از فلسفه ساختارگرایانه و نظم پوزیتیویستی توسعه و نیز حاصل گذار و تغییر جهت دیدگاه‌های جبرگرایانه و مادی‌گرایانه به رویکردهای تفسیری و کلی‌گرایانه دانست.

1- Alternative Development

۱-۲. مدرنیسم انتقادی

مهمترین مساهمت مدرنیسم انتقادی^۱ نقد و چالشی است که علیه سنت نئولیبرالیسم، پروژه مدرن و سرمایه‌داری از خود نشان می‌دهد. ضمن آنکه رسالت مدرنیسم انتقادی با بی‌اعتمادی نسبت به هر نوع گروه الیت و بیشتر در له خواسته‌ها و دیدگاه‌های مردم ستم‌دیده، تنظیم و تمهید می‌یابد. نقد پروژه مدرن و سرمایه‌داری و مآلاً تبدیل انتقادات حاصله از نقد پروژه مدرن و سرمایه‌داری به پیشنهادات، توسعه اخلاقی، جنبش‌های جدید اجتماعی، دموکراسی افراطی از ایده‌های مورد توجه مدرنیسم انتقادی می‌باشند. این رویکرد نظری بر این نکته تأکید دارد که مفاهیمی چون دموکراسی، رهایی بخشی، توسعه و پیشرفت در چارچوب پروژه مدرن و مدرنیته به فساد کشیده شده‌اند (قوام، ۱۳۸۹: ۲۳۱).

به این ترتیب این رویکرد نظری آنجا که نقد خود را بر سرمایه‌داری تمرکز می‌دهد، بر آن است که سرمایه‌داری اگرچه متضمن ایجاد رفاه بوده، اما به صورت یک نظام طبقاتی و پدر سالارانه عمل کرده است، به گونه‌ای که این نظام هدفی نداشته جز آنکه بخواهد مساهمت خود را در جهت تأمین منافع نخبگان مذکور و رویکردهای مربوط به فالوسنتریسم (ضد فمینیستی)، تمرکز دهد. ضمن آنکه سرمایه‌داری با وارد کردن آسیب‌های فراوان به محیط زیست طبیعی انسان‌ها، ماهیت توسعه را با تناقضات بسیار زیادی مواجه ساخته است. در باب دموکراسی هم رویکرد مدرنیسم انتقادی بر این نکته تأکید دارد که دموکراسی نتوانسته است در همه جهان، رسالت واقعی خود را که بر نقش مردم در تصمیم‌گیری‌ها تأکید می‌کند، ایفا نماید. بنابراین فقط از طریق دموکراسی مستقیم است که می‌توان به توسعه دست یافت (همان، ۲۳۲).

این رویکرد نظری، موضوع رهایی بخشی را هم شامل اقلیتی صاحب امتیاز یعنی بی‌حقان غاصب می‌داند. توسعه اخلاقی مورد نظر رویکرد مدرنیسم انتقادی بر شرایط فرهنگی، ساده زیستی، کرامت انسانی و جنبه‌های معنوی تأکید می‌نماید. در این راستا آنجائیکه از جنبش‌های جدید اجتماعی در رویکرد مدرنیسم انتقادی سخن به میان می‌آید، مساله آن است که جنبش‌های مزبور در واکنش به وجود نارسائی‌ها و ظرفیت‌های محدود نهادهای صنفی، نهادهای چون احزاب سیاسی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. لذا سازمان‌یافتگی مستقل جنبش‌های جدید اجتماعی ترجیحاً به جهت نواقص و نهادهای صنفی است. آنجائیکه سخن از توسعه و سنجش آن در رویکرد

1- Modernism Critical

مدرنیسم انتقادی می‌رود، این رویکرد نظری برخلاف پست‌مدرنیسم به تغییر شکل روند توسعه امیدوار است، به گونه‌ای که این رویکرد، مقوله توسعه را به صورت رویه و عمل طبقاتی و جنسیتی مورد توجه قرار می‌دهد (همان، ۲۳۴).

۲-۲. توسعه بدیل

اساساً روند حرکت این توسعه از پایین می‌باشد که سازمان‌های غیر حکومتی و اجتماعات را در بر می‌گیرد (Drabek, 1987:1-261). این توسعه مشتمل بر ابعادی چون: کارگزاری‌ها، روش‌شناسی توسعه (مشارکتی، درون‌زا و اتکای خود) و نیز اهداف یعنی نیازهای اساسی، می‌باشد. گفته می‌شود که توسعه بدیل نمی‌تواند به یک نظریه منجر شود، چراکه این توسعه در مخالفت با جریان اصلی و در یک رابطه دیالکتیک با پارادایم حاکم به سر می‌برد (Friberg & Hettne, 1985:207). به لحاظ تاریخی این توسعه به سنت‌های مردم‌گرایانه و یا پوپولیستی پیوند دارد، به گونه‌ای که نشانگانی از سنت مردم‌گرایی جهان‌سومی از جمله گاندیسم، مائوئیسم، بودیسم و نیز سنت مردم‌گرایی روسی یعنی نارودینک‌ها در آن در آن قابل رد جویی و شناسایی است.

عمده‌ترین مساهمت نظری توسعه بدیل، نقدی است که بر سرمایه‌داری وارد می‌کند. چنین نقدی متضمن توجه به جهان پسا سرمایه‌داری است. لذا آنجا که از رهگذر توسعه بدیل به جهان پسا سرمایه‌داری توجه می‌شود، دو مسیر جداگانه و متفاوت برای تحقق امر توسعه آن‌هم با استعانت از مفروضه‌های جهان پسا سرمایه‌داری باز می‌گردد. لذا مسیر اول مربوط به جهان سوسیالیستی است که فرآیند امر توسعه از نظم‌های موجود بر آن عبور می‌کند و سرانجام نظم سوسیالیستی امر توسعه را نوید می‌دهد. مسیر دیگر مسیری است مبتنی بر مسیر غیر نوسازی که فرآیند امر توسعه با استعانت از ارزش‌ها، هویت فرهنگی، خوداتکایی، عدالت اجتماعی و توازن زیست‌محیطی، امکان‌پذیر می‌گردد. در این راستا، یکی از مؤلفه‌های قابل توجه مسیر دوم، که موجب تسریع در فرآیند امر توسعه می‌گردد، توازن زیست‌محیطی و ملاحظات مربوط به آن است. توجه به ملاحظات زیست‌محیطی را باید حاصل نقدهای وارده بر رئالیسم به‌عنوان جریان اصلی حاکم در ساختار بین‌الملل دانست. در بطن ملاحظات مربوط به رویکردهای زیست‌محیطی، جنبش سبز جهانی قرار دارد که طلایه‌دار امر توسعه می‌شود. لذا این جنبش از سه منبع برای در اولویت قرار دادن مفروضه‌های خود آن‌هم در تحقق امر توسعه تقویت می‌گردد. این سه منبع عبارتند از: سنت‌گرایی در مناطق پیرامونی، حاشیه رانده‌شدگان مناطق

نیمه پیرامونی و فراماتریالیزم گرایان مناطق مرفه مرکز. در این روند ملت‌های دارای تمدن باستانی یعنی ملت‌هایی چون: ایران، چین، مصر، ویتنام، ژاپن، ترکیه، مکزیک و هند، منبع اصلی، بدیل واقعی و بالقوه برای نمونه غربی امر توسعه به شمار می‌روند (Ibid, 238).

بومی شدن امر توسعه را باید یکی از موضوعات مهم توسعه بدیل دانست. لذا بومی شدن امر توسعه یک فضای اجتماعی، فرهنگی و نمادینی را ایجاد می‌کند که در فرآیند آن توسعه لزوماً به معنای غربی شدن نیست. در این راستا، خوداتکایی بیشتر هدف را مورد توجه قرار می‌دهد تا ابزار را. بر این اساس، اهداف، ارزش‌های توسعه از درون تراوش کرده و بدون آنکه تحت رهبری خاص قرار داشته باشند، باعث تقویت مدرنیته از درون می‌شوند. تحت این شرایط نوسازی از خارج و یا از بالا نبوده، بلکه در اینجا بیشتر نوسازی سنت‌ها مورد توجه است. بر اساس این تحلیل، نوسازی وارداتی و یا به اصطلاح فرمایشی به معنای نابودی سرمایه اجتماعی و فرهنگی تلقی شده که دوگانگی ساختاری را در پی دارد (Carmen, 1996).

۲-۳. توسعه دیگر و توسعه انسانی

پارادایم توسعه دیگر^۱ از بطن توسعه بدیل استخراج می‌گردد. در این پارادایم بر ترکیبی از نیازهای اساسی، خوداتکایی، توسعه پایدار و درون‌زا تأکید می‌گردد. نظر به اهداف پارادایم توسعه دیگر، این‌گونه به نظر می‌رسد که توسعه درون‌زا از محوری‌ترین اهداف پارادایم توسعه دیگر باشد (Hettne, 1990). توسعه درون‌زا همچنان که از نامش پیداست، سمت و سوی داخلی دارد و برخلاف توسعه برون‌زا تقلیدی و تحمیل شده نیست. زمینه‌های اقتصادی در الگوی توسعه برون‌زا در الگوهای کلاسیک توسعه اقتصادی و اقتصاد بازار و تلاش برای انباشت سرمایه، تحلیل نمی‌گردد. لذا در این الگو که مبتنی بر رویکردهای خوداتکایی است، منابع داخلی و شرایط تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه داخلی مورد توجه قرار می‌گیرد و بر این واقعیت تأکید می‌کند که چگونه شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه را تغییر می‌دهد که عوامل بازار بتوانند با فعالیت خود نیازهای داخلی جامعه را تأمین کنند. بنابراین الگوی توسعه برون‌زا خودی و داخلی است که با شرایط تاریخی و اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بیگانه نیست و از تقلید و الگو برداری محض و وابستگی به خارج

1-Other Development

اجتناب دارد و تلاش خود را برای تحقق و توسعه‌ای همگون و متوازن در جامعه به کار می‌بندد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵).

وجه دیگری از سنجش توسعه در پارادایم پسا توسعه‌گرایی در قالب توسعه انسانی^۱، امکان پذیر می‌گردد. توسعه انسانی روندی است که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می‌یابد. هرچند این امکانات با مرور زمان می‌تواند دچار تغییر در تعریف شود، اما در همه سطوح توسعه، مؤلفه‌های چون: برخورداری از زندگی طولانی همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی نیل به منابعی که برای پدید آوردن سطح مناسب زندگی لازم است، مساله‌ای بنیادین برای مردم است. چنانچه این سه امکان غیرقابل حصول بماند، بسیاری از موقعیت‌های دیگر زندگی دست‌نیافتنی خواهد بود. اما توسعه انسانی به همین جا ختم نمی‌شود. انتخاب‌های دیگری نیز نزد مردم از ارزش والایی برخوردارند که عبارتند از: آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، داشتن فرصت و موقعیت برای دستیابی به نقشی خلاق و سازنده، برخورداری از حیثیت و منزلت شخصی و حقوق انسانی تضمین شده. توسعه انسانی دارای دو جنبه است: یکی شکل‌گیری قابلیت‌های انسانی مانند سلامتی، دانش و مهارت بهتر و دوم، استفاده‌ای که مردم می‌توانند از این قابلیت‌ها برای اوقات فراغت، دنبال کردن اهداف سازنده، فعالیت در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ببرند. اگر توسعه انسانی نتواند این دو جنبه را متعادل کند، احتمالاً زندگی انسانی در سطح وسیعی دچار رکود و زوال خواهد شد (سازمان ملل، ۱۹۹۰).

۲-۴. تحلیل گفتمانی توسعه

گفتمان^۲ به بررسی سیستماتیک یک موضوع مشخص و نیز به فعالیت عقلی بر یک اساس منطقی و سازماندهی شده، گفته می‌شود. در تعریف دیگر از گفتمان گفته شده است که گفتمان به فرآیندی متشکل از مجموعه‌ای از فعالیت‌های عقلی جزئی و به نیز به مجموعه‌ای از گفتارها گفته می‌شود که حول یک محور مشخص دور می‌زند. در برداشت فوکویی، گفتمان نقطه تلاقی و محل گردهمایی قدرت و دانش است، لذا، گفتمان اساساً برخاسته از یک اراده معطوف به قدرت است و منجر به بازتولید مناسبات قدرت می‌شود (هوارث، ۱۳۷۷).

1- Human Development

2- Discourse

روش تحلیل گفتمانی^۱ از نظر روش‌شناسی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات است که این روش را از دیگر روش‌های علوم اجتماعی متمایز می‌کند. به‌طور مثال در نظریه گفتمان گسست گفتمان‌ها به عنوان یک مفروض تلقی می‌شود، در حالی که پیش‌فرض نظریه‌های تاریخی همانند فلسفه هگل، تداوم تاریخ و عدم گسست آن‌هاست. طبق نظرگاه فوکو، ارنستو لاکلاو و شنتال موف گفتمان در روش تحلیل گفتمان، ارائه تحلیل گفتمان با مؤلفه‌هایی چون: مفصل بندی^۲، دال مرکزی^۳، هژمونی^۴، سوژه یا فردیت و یا عاملیت^۵، غیریت و یا ضدیت^۶ صورت می‌گیرد. به بیان ساده‌تر، روش تحلیل گفتمان، حاصل‌ضرب آن پنج شناسه است (Laclau, 1990: 61-64).

در تحلیل گفتمانی توسعه^۷، تأکید بر آن است که با توسعه باید به مانند یک داستان یا روایت و یا یک متن برخورد کرد. این‌گونه برخورد با مقوله توسعه، متضمن ساختار شکنی‌ها و نقدهایی در متون توسعه خواهد بود. در تحلیل گفتمانی از توسعه، مقوله توسعه در مقام یک روایت و اسطوره ظاهر می‌گردد که قدرت داستان‌گویی دارد (Rist, 1997). ضمن آنکه در این نظرگاه، تحلیل گفتمانی توسعه متضمن بازنمایی یک منفعت در سطح روش‌شناسی خواهد بود. نباید از نظر دور داشت که همانند کردن توسعه به یک گفتمان، برداشت غیرواقعی و تخیلی از توسعه استنباط گردد. در چنین شرایطی و با حمل بر یکی پنداشتن توسعه و گفتمان، طبیعی به نظر برسد که تحلیل گفتمانی از توسعه، شکلی از مدرنیسم غربی و تحریف علمی تلقی شود. در این شرایط آنچه از تحلیل گفتمانی توسعه حاصل می‌گردد چیزی جز هدف‌های واهی و دستاوردهای مادی نخواهد بود که بدون شک برای مردم جهان سوم می‌تواند خسارت‌بار باشد (Escobar, 1992:411-436).

گفتمان شرق‌شناسی^۸، یک وجه از تحلیل گفتمانی توسعه تلقی می‌گردد. در گفتمان شرق شناسی طبق نظرگاه بابی سعید، ادوارد سعید، انور عبدالملک، حمید الزین و هومی بابا، توسعه

-
- 1- Discourse Analysis Method
 - 2-Articulation
 - 3-Fignified
 - 4-Hegemony
 - 5-Selfdom
 - 6-Other
 - 7- Discourse Analysis Development
 - 8-Oryantanism Discourse

به مکانیسم و سازوکاری برای تولید دانش و مدیریت جهان سوم بدل می‌گردد که به همراه خود اشکال گوناگون قدرت را به همراه دارد (Escobar, 1992:413-414). از آنجائی که در گفتمان شرق‌شناسی یک روی سکه استعمار است، تحلیل گفتمانی از توسعه کمک می‌نماید که استعمار گری به صورت یک رژیم معرفت‌شناختی درک شود و با نگاهی انتقادی به توسعه توجه شود. مزید بر آن گفتمان شرق‌شناسی کمک کرده است که تحلیل گفتمانی توسعه از یک حالت متدلوژیک به یک برنامه ایدئولوژیک تغییر وضعیت دهد. طبق این دیدگاه، عده‌ای بر آنند که رؤیاهای توسعه به پایان رسیده و آنچه مورد نیاز است، یک رژیم متفاوتی از حقیقت و ادراک است نه توسعه بیشتر (قوام، ۱۳۸۹: ۲۲۱).

۲-۵. توسعه پایدار

توسعه پایدار^۱ فرایند تغییری است در استفاده از منابع، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها، سمت‌گیری توسعه فناوری و تغییری نهادی است که با نیازهای حال و آینده سازگار باشد. توسعه پایدار که از دهه ۱۹۹۰ بر آن تأکید شد، جنبه‌ای از توسعه انسانی و در ارتباط با محیط‌زیست و نسل‌های آینده است. هدف توسعه انسانی پرورش قابلیت‌های انسانی محسوب می‌شود. توسعه پایدار به‌عنوان یک فرایند که لازمه بهبود و پیشرفت است، اساس بهبود وضعیت و رفع کاستی‌های اجتماعی، فرهنگی جوامع پیشرفته است و باید موتور محرکه پیشرفت متعادل، متناسب و هماهنگ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تمامی جوامع و بویژه کشورهای در حال توسعه باشد. توسعه پایدار سعی دارد به پنج نیاز اساسی زیر پاسخ گوید: تلفیق حفاظت و توسعه، تأمین نیازهای اولیه زیستی انسان، دستیابی به عدالت اجتماعی، خودمختاری و تنوع فرهنگی و حفظ یگانگی اکولوژیکی (Euston, 1995).

توسعه پایدار زمینه‌های مختلفی را مورد توجه قرار می‌دهد: تأثیر گازهای گلخانه‌ای، تغییرات آب و هوایی، تخریب لایه ازن، تخریب زمین، کاهش منابع غیر تجدید پذیر، آلودگی هوای شهرها (Rao, 2000:81). در سال‌های اخیر پایداری نه تنها در میان اندیشمندان بلکه میان عموم تبدیل به واژه‌ای متداول شده است و این ایده که پایداری بر مبنای اجماع و اصلاحات علمی پایه‌گذاری شده مورد انتقاد قرار گرفته است. پایداری سه مشخصه اصلی دارد: الف) زمینه پایدار منابع که از بهره‌وری جمعیت‌ها و اکوسیستم‌ها حاصل می‌شود؛ ب) فراوانی پایدار و تنوع زیستی گونه‌های

فردی در زمینه اکوسیستم‌ها نسبت به بهره‌برداری انسانی و به طور کلی تر مداخلات انسان؛ ج) توسعه اقتصادی پایدار بدون تخریب منابع موجود برای نسل‌های آینده (Ibid, 82). پایداری وضعیتی است که در آن مطلوبیت و امکانات موجود در طول زمان کاهش نمی‌یابد و به توانائی اکوسیستم‌ها برای تداوم کارکرد در آینده نامحدود مربوط می‌شود بدون آنکه به تحلیل منابع و یا بار بیش از حد منابع منجر شود. پایداری، شرايطی است که در آن سیستم‌های اجتماعی و طبیعی به هم و به شکل نامحسوس کار می‌کنند. اما این مفهوم هنوز هم توسط برخی سازمان‌های بین‌المللی مثل بانک جهانی در زمینه چشم‌انداز رشد مورد استفاده قرار می‌گیرد (Kirk, 2001).

نتیجه‌گیری

توسعه در نظم پوزیتیویستی خود در ابعاد گوناگونی تحت بررسی قرار گرفت. در این بررسی که چهار دهه به طول انجامید، متغیرهای گوناگونی برای سنجش توسعه به کار گرفته شد. در این مدت، پارادایم توسعه بیش از هر چیز تحت تأثیر مکاتبی متعارض یعنی سه مکتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی قرار داشت. مکاتب مزبور در سنجش توسعه دارای مفروضات تئوریک و سنت‌های نظری مخصوص به خود بودند، به گونه‌ای که هر یک از سه مکتب با استعانت تمهیدات تئوریک و سنت‌های نظری خود راه‌حل‌های مخصوصی را در ارتباط با توسعه جهان توسعه نیافته، ارائه نمودند. به رغم مساعی و مجاهدت نظریه‌پردازان سه مکتب در حل نارسائی‌های جهان توسعه نیافته، به نظر می‌رسید که برخی مسائل مربوط به توسعه مورد غفلت آن نظریه‌پردازان قرار گرفته و برخی از ابعاد توسعه قابلیت رفع نارسائی‌ها، در نظم پوزیتیویستی توسعه را ندارد. لذا با اتخاذ تمهیدات جدید، تلاش برای رفع برخی از نارسائی‌های توسعه در اولویت و دستور کار قرار گرفت. سنجش توسعه در پارادایم پسا توسعه‌گرایی که با نقد غربی مدرنیته و پیشرفت علمی، نظریه انتقادی، پسا-ساختارگرایی و جنبش‌های بوم‌شناختی همپوشانی داشت، در واقع پاسخی به رفع و حل آن نارسائی‌ها بود. به این ترتیب رویکرد پسا توسعه‌گرایی در حد و مقام یک پارادایم نوظهور و با فراهم ساختن یک چارچوب فرا نظری و مجموعه‌ای از عملکردهای موفق و نیز پذیرش مفروضات آن بوسیله اجتماعی از صاحب‌نظران، پارادایم توسعه را به سنجش گرفت. در این راستا سنجش توسعه در قالب رویکردهایی چون: مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، توسعه دیگر، تحلیل گفتمانی توسعه، توسعه انسانی و توسعه

پایدار افق جدیدی از فهم و درک را برای امر توسعه گشود. سنجش توسعه در رویکرد مدرنیسم انتقادی آن، بر نقد مدرنیته سرمایه‌داری، توسعه اخلاقی، جنبش‌های جدید اجتماعی و دموکراسی افراطی تمرکز کرد. این رویکرد نظری نوظهور ضمن آنکه با نقد پسا ساختاری توسعه، فاکت‌ها و داده‌های فراوانی را به ارث برده بود، از لحاظ طرفداری و مشخصاً از منظر نگرش علمی به جهان، مدرن باقی مانده بود؛ ولی به واسطه ماقبل مدرن و یا انکار هر نوع اعتبار برای حقیقت مشهود، همانند پست‌مدرن عمل می‌کرد. این رویکرد نظری در سنجش توسعه بیش از هر چیز جهان سرمایه‌داری را نشانه رفته بود، به این معنی که جهان مزبور تحت تأثیر پارادایم رئالیسم با قرار دادن یک جامعه طبقاتی پدر سالارانه در رأس خود، اقلیتی را در مقابل اکثریت ذی‌حقان محروم قرار داده و با تحمیل خسران و زیان به محیط‌زیست طبیعی، خود را عملاً به صورت یک جریان ضد توسعه نشان داده است. سنجش توسعه در رویکرد توسعه بدیل به صورت نقد بر جریان اصلی توسعه ظاهر شد. این رویکرد نظری از منظر تاریخی ریشه در مردم‌گرایی جهان سومی داشت. رویکرد مزبور در سنجش توسعه که با ظهور بحران در تفکر توسعه همزمان بود، ابتدا به نقش دولت در چارچوب رویکرد نئولیبرالیسم و دیدگاه‌های حقوق بشری، تردید ایجاد کرد ولی بعدها و مشخصاً در دهه ۱۹۸۰ آنجائیکه بخش خصوصی وارد عمل گردید، بصورت بخش هدایت‌کننده توسعه تصور شد. از پویش‌های اصلی رویکرد توسعه بدیل، توجه به بومی شدن امر توسعه بود، به این جهت که مقوله‌ای چون توسعه‌ای دیگر با تأکید بر خودتکایی و توسعه درون‌زا بتواند از پس آن حاصل آید. هدف اساسی توسعه انسانی هم ایجاد محیطی توانبخش برای مردم بود تا به واسطه آن از حیاتی طولانی، سالم و خلاق برخوردار شوند. نظر به اینکه سنجش توسعه در پارادایم پسا توسعه‌گرایی پاسخ به رفع برخی از کاستی‌های ساختارگرایانه و نظم پوزیتیویستی توسعه بود، تحلیل گفتمانی توسعه در رفع برخی از این کاستی‌ها مؤثر واقع شد. این تأثیر بیش از همه در نگاهی انتقادی که به پروژه توسعه می‌شد، نمایانده گردید. در این راستا نگاه همه‌جانبه، جامع و چندبعدی به توسعه که در قالب توسعه پایدار نمایان می‌شود، از الزامات سنجش توسعه در پارادایم پسا توسعه‌گرایی بود. توجه به مقوله توسعه پایدار را باید مهم‌ترین ماحصل سنجش توسعه در پارادایم پسا توسعه‌گرایی دانست. این مساله بیش از هر چیز در کار ویژه‌های امر توسعه پایدار، کار ویژه‌هایی چون: حفاظت از محیط‌زیست، رشد اقتصادی، رشد عدالت و امکانات زندگی و عدم تحمیل آسیب‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی به نسل‌های آینده نمایانده می‌شود. چنین توسعه‌ای علیرغم

تقسیمات ظاهری سیاسی، حقوقی و اجتماعی هم امیدبخش است و هم امکان‌زا. لذا تداوم آن با همت منادیان و قانون‌گذاران امر توسعه، جهان بهتری را برای همه انبای بشر ترسیم می‌سازد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۸). **جامعه‌شناسی توسعه**، چاپ هشتم، تهران: نشر کیهان.
سازمان ملل (۱۳۹۰). «گزارش توسعه انسانی»، ترجمه قدرت‌اله معمار زاده، **نشریه گزیده مسائل اقتصادی و اجتماعی** سازمان برنامه و بودجه، شماره ۱۰۵.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹). **سیاست‌شناسی (مبانی علم سیاست)**، تهران: نشر سمت.
قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۸). **چالش‌های توسعه سیاسی**، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.
قوام، سید عبدالعلی (۱۳۷۴). **نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی**، تهران: نشر دانشکده شهید بهشتی.

هوارث، دیوید (۱۳۷۷). «نظریه گفتمان»، **فصلنامه علوم سیاسی**، ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، شماره ۲.

ب) منابع انگلیسی

- Almond, Gabriel Abraham & Verba, Sidney (1963). **The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations**, Princeton University Press, Princeton
- Carmen, R. (1996). **Autonomous Development: Humanizing the Landscape**, London: Zed Books.
- Drabek, A.G. (1987). "Development Alternatives: the Challenge for NGOs; an Overview of the Issues", **World Development**, 15 (Supplement 1): ix-xv.
- Escobar, A. (1992). "Reflections on Development Grassroots Approaches and Alternative Politics in the third World", **Futures**, Volume 24, Issue 5, June, Pages 411-436.
- Euston, Stanley (1995). **Gathering Hope: Citizens Call to a Sustainability; Ethnic for Guiding Public Life**, Santafe ·nm: the Sustainability project.
- Friberg, M., and Hettne, B. (1985). "The Greening of the World-Towards a Nondeterministic Model of Global Process", in Adde et al. (eds), **Development Social Transformation**, London: Hodder and Stoughton.
- Hettne, B. (1990). **Development Theory and the Three Worlds**, London: Longman.

- Kirkpatrick, Colin. (2001). **Development of Criteria to Assess the Effectiveness of National Strategies for Sustainable Development**, Institute for Development Policy.
- Laclau, E., and Mouffe, C. (1985). **Discourse Analysis Method, Hegemony and Socialist Strategy**, London: verso.
- Rao, P.K. (2000). **Sustainable Development: Economics and Policy**, Oxford UK Wiley-Blackwell.
- Rist, G. (1997). **The History of Development: From Western Origins to Global Faith**, London: Zed Books.